



روی تخت بیمارستان به‌همه‌ی این‌ها می‌اندیشید و هیجان آن ساعت‌هایی که در «جمعیت» فعالیت می‌کرد، وجودش را مملو می‌ساخت. از سوی دیگر اضطراب اتاق عمل، آن هم ستون فقرات خاطرات روزهای پرهیجان مبارزه را در او عقب می‌راند. سال ۱۳۰۳ شمسی بود و عمل ستون فقرات در ایران عملی خطرناک بود - خطر مرگ و زندگی - و «محترم» به‌خوبی چنین خطری را می‌فهمید. اما او در پشت سر خود یادمان‌هایی را گذاشته بود، و این خیالش را کمی آسوده می‌کرد. «جمعیت نسوان وطنخواه» از یادگارهای او بود و مجله‌ای که برای زنان تاسیس کرده بود. وقتی به‌اتاق عمل رسید و جدانش با وجود آن‌ها آسوده بود، یادگارهایی که در جنبش زنان ایران نقش می‌آفرید. دیگر به‌اتاق عمل رسیده بود، هنگام عمل، چشمانش را بست، اما هیچ‌گاه چشمان پرفروغ و سرشار از مبارزه‌ی او باز نشد. پیکر جوان و نحیف زنی را که مبارزاتش تنی زمخت هزاران مرد سنتی را لرزانده بود، در روز ۲۴ ذیحجه‌ی ۱۳۴۳ قمری به‌خاک سپردند. آری: «محترم اسکندری درگذشت».

نوشین احمدی خراسانی

## «محترم اسکندری»

### پیش از مرگ

## «مکر زنان» را به‌آتش کشید!

در شماره‌ی هفتم و هشتم مجله‌ی «نسوان وطنخواه ایران» صدیقه دولت‌آبادی در سوگ او نوشت: «حادثه‌ی مؤلمه‌ی مرحومه محترم خانم اسکندری آن قدر خاطر مرا افسرده کرده که شرحش را نتوان داد، چون که من خوب قدر زحمات آن دختر شجاع ایران را می‌دانم و فقدان او را یک سادبختی بزرگ تصور می‌کنم. بله، فداکاری‌های او قابل تقدیر است، فیراموش نمی‌کنم که مکرر در کنفرانس‌ها او را مورد سخریه قرار می‌دادند. به‌گوش خود می‌شنیدید و ابدأ تکدر خاطر حاصل نمی‌کرد. با عزم ثابت و قدم قوی باز روبه‌مقصد می‌رفت. در عمر خودم این اول زن ایرانی بود که دیدم خسته نشد و فکر خود را تعقیب کرد. امیدوارم خواهران وطنیم نگذارند زحمات آن زن محترمه از بین برود و اساس مقدس هیئت

که استطاعت مالی ندارند می‌اندیشید، چهره‌ی لاغر و بیماری‌اش از زندگی سرشار می‌شد. بیماری‌اش سال‌ها مایه‌ی رنج و عذابش بود. به‌دلیل بیماری با وجود جوانی به‌خاطر مشکل ستون فقرات همواره خمیده راه می‌رفت. حتی وقتی در ساختمان «جمعیت» سخنرانی می‌کرد و از حقوق زنان می‌گفت، رنج بیماری‌اش را با خود می‌کشید، اما خم به‌ابرو نمی‌آورد. حالا

سی سال پیش‌تر نداشت که گذارش به‌اتاق عمل افتاد. هنگامی که او را به‌سوی اتاق عمل می‌بردند، به‌آینده‌ی «جمعیت» می‌اندیشید، جمعیتی که تنها یک سال از تولدش می‌گذشت. اهداف «جمعیت» را روی تخت بیمارستان دوباره مرور کرد: آموزش دختران، ترویج صنایع وطنی و تاسیس بیمارستانی برای زنان فقیر. وقتی در رویاهایش به‌تاسیس بیمارستان برای زنانی

از هم بپاشد. باید جدیت و فداکاری کرد، تا به جاده‌ی ترقی رسید. باور کنید که ما بالنسبه بر ترقیات عالم نسوان بسیار بسیار عقب هستیم و بدبختانه زنان تمام ملل حتی مصر و الجزایر هم از ما جلو هستند...»\*

محترم اسکندری در خانواده‌ی آزادیخواه چشم به جهان گشود. پدرش از آزادی خواهان مبارز بود که از سال‌ها قبل از مشروطیت به همراه «سلیمان میرزا» و «یحیی میرزا» «انجمن آدمیت» را تاسیس کرده بود.

محمدعلی میرزا اسکندری (شاهزاده علیخان) پدر «محترم»، بعد از انقلاب مشروطیت در زمانی که انجمن آدمیت منحل شد، «انجمن حقوق» را پایه گذاری کرد و مجله‌ای به نام مجله‌ی «حقوق» را منتشر می‌کرد. از مادر «محترم» مانند اکثر مادران دیگر، چیزی نمی‌دانیم، زیرا او پنهان ماند و لابد در آرزوی حضور دخترش، او را بزرگ کرد و زندگی را چرخاند تا شوهرش آزادی‌خواه و مبارز بماند. «محترم» نیز همانند پدر «جمعیتی» و مجله‌ای تاسیس کرد و هم مانند مادر لابد زندگی را چرخاند.

در هر صورت محترم اسکندری در سال ۱۲۷۴ شمسی متولد شد. او از همان دوران جوانی به بحث‌ها و مسائل اجتماعی گرایش پیدا کرد و ساعت‌ها با دوستان پدر به بحث و مجادله می‌پرداخت و درباره‌ی مشکلات و محرومیت‌های زنان سخن می‌گفت. شاید تاثیر «محترم» بود که پدر را به مسائل زنان حساس کرد تا جایی که پدر در مجله مطالبی درباره‌ی حقوق زنان می‌نوشت و یا شاید تاثیر پدر روشنفکر بود که محترم را متأثر کرده بود. در هر حال آنچه مسلم است این که در نسل اول زنانی که پا به میدان مبارزه گذاشتند و از خانه به «بیرون» کشانده شدند نقش مردان روشنفکر خانواده انکارناپذیر است. در دورانی که مدرسه‌ای

\* «صدیقه دولت آبادی (نامه‌ها و نوشته‌ها و یادها)»، ویراستاران مهدخت صنعتی و افسانه نجم آبادی، ۳ جلد، نیویورک، ۱۳۷۷.

برای زنان وجود نداشت و یا انگشت‌شمار بود و در زمانه‌ای که در شهرها به دست آوردن شغل - حتا برای مردان - به غایت مشکل بود و اکثر مردها در قهوه‌خانه‌ها زندگی خود را به بطالت می‌گذراندند؛ در دوره‌ای که جامعه‌ی بسته و سنتی ما، ظرفیت پذیرش زنان را نداشت، طبعاً زنی بدون حمایت مردان خانواده نمی‌توانست در زندگی‌اش تغییر ماهوی دهد. در آن زمان بود که تنها زنانی می‌توانستند پا به عرصه‌ی عمومی گذارند و قلمرو انحصاری مردان را تا حدودی بشکنند که در خانواده از پشتوانه‌ی مردی روشنفکر برخوردار باشند.

محترم اسکندری هم از نسل اول زنانی بود که با پشتوانه‌ی خانواده‌ای با فرهنگ شروع به کار کرد. تحصیلات اولیه‌اش را پدرش به عهده گرفت و بعداً زبان فرانسه و سپس تاریخ و ادبیات را با «میرزا محمدخان محقق» تکمیل کرد. در حین درس و مباحثات بین شاگرد و استاد بود که پیوند قلبی بین آن دو نیز شکل گرفت و بالاخره محترم با میرزا محمدخان ازدواج کرد.

اسکندری در سال ۱۳۰۲ شمسی با زنان آزادیخواهی هم‌چون نورالهدی منگه، فخر آفاق پارسا، فخر عظمی ارفون، مستوره افشار و صفیه اسکندری تماس گرفت و با شور و همگانی توانستند «جمعیت نسوان وطنخواه» را که دارای گرایش سوسیالیستی بود پایه‌گذاری کنند؛ محترم نیز به ریاست جمعیت انتخاب شد. جمعیت نسوان وطنخواه پایگاهی برای زنان روشنفکر آن روزگار شد تا: کلاس‌های اکابر برای آموزش زنان کشور برپا کنند؛ در جلسات‌شان از حقوق زنان سخن برانند؛ پوشیدن لباس‌های ساخت ایران را شعار خود سازند؛ هنر تئاتر را در خدمت اهداف جمعیت قرار دهند و بالاخره شوری برانگیزانند و دیگر زنان را آگاه کنند. همین شور و حال، عده‌ای را که نمی‌خواستند از سنت‌ها پا فراتر بگذارند به لرزه درآورد. هم از این رو بود که عده‌ای از سنت‌گرایان جزوه‌ای به نام «مکر زنان» چاپ

کردند و با هیاهوی بسیار در بین مردم می‌فروختند. در این زمان بود که محترم و دیگر زنان عضو جمعیت نسوان وطنخواه بسیج شدند. هریک به گوشه‌ای از شهر رفتند و در یک روز تمام جزوه‌های «مکر زنان» را خریدند. میدان توپخانه بهترین محل برای به‌نمایش گذاردن حماسه «خرافه‌سوزی» و مبارزه با سنت‌های عقب‌مانده‌ای بود که می‌خواست زنان را در کنج خانه‌ها نگه دارد. بدین ترتیب آن‌ها همگی کتاب‌ها را در میدان توپخانه جمع کردند و در یک نمایش سمبلیک به آتش کشیدند.

محترم اسکندری به خاطر سنت‌شکنی‌هایش بارها مورد تعرض واقع شد حتی در خیابان به او سنگ می‌انداختند و دشنامش می‌دادند، اما او هم چنان ادامه می‌داد و با عزم و روحیه‌ای آهنین چند شماره‌ی مجله‌ی «نسوان وطنخواه ایران» را به چاپ رساند. این مجله نخستین نشریه‌ی زنان با اهدافی سوسیالیستی بود.

پس از فوت محترم اسکندری «جمعیت نسوان وطنخواه» به کار خود ادامه داد تا این که آتش جنگ جهانی اول سبب قطع فعالیت‌های جمعیت شد و مانند همیشه، جنگ باعث شد طرح مسایل و حقوق انسانی افراد جامعه - به‌ویژه زنان - به فراموشی سپرده شود. البته در سال ۱۳۰۵ بخشی از زنان جوان‌تر و رادیکال‌تر «جمعیت» از آن جدا شدند و سازمان بیداری زنان را پایه‌گذاری کردند. در نتیجه، مبارزه هم‌چنان ادامه یافت و راه پُر رهرو ماند، رهروانی که دیگر یاد گرفته‌اند هیچ کتابی حتی «مکر زنان» را در میدان توپخانه و یا هیچ میدان دیگر نسوزانند بلکه آن را در درون انسان‌ها نابود سازند، نابودی با معجزه‌ی کلام.

منابع:

«زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید»، بدرالملوک بامداد، جلد اول، ۱۳۴۷.

